

ما دوم شدیم!

فرزانه راجی

آرزوها و مطالباتمان را فراموش نکنیم حتی اگر مجبورمان کرده‌اند در لحظاتی بحرانی بغض فروخورده‌امان را در آغوش زندانبان‌هایمان فرو بنشانیم. یادمان باشد که آن‌ها از ترسشان ما را زندان کرده‌اند، از ترس ما، از ترس آرزوها و مطالباتمان. آن‌ها بدجوری از ما می‌ترسند، اگر نمی‌ترسیدند ما را به زندان نمی‌انداختند. آن‌ها می‌دانند رای ندادن ما از سرقهر کردن نیست، می‌دانند که این نیرو، این ۲۷-۳۵ درصد نیروی عظیم، هشیار و جسوری است.

دیشب خواب می‌دیدم همه توی زندان بزرگی هستیم. همه‌ی کسانی که می‌شناختم، از دوست و آشنا تا همسایه‌ها. صبح زود بود. زندانبان همه را بیدار کرده بود اما من و بچه‌هایم هنوز توی رختخواب مانده بودیم. بچه‌هایم خواب بودند اما من بیدار بودم. انگیزه‌ای برای بیرون آمدن از رختخواب نداشتم، مثل بسیاری از روزهایی که تمامی این سال‌ها برما گذشته است. خودم را به خواب زده بودم. خودم را به خواب زده بودم تا بغضم را توی خواب خالی کنم. اما به جز زندانبان کسی نبود. همو بود که بالای سرم آمده بود و سعی داشت مرا بیدار کند. خود را به خواب زدم تا توی بغل او بغضم را خالی کنم. شرم داشتم در بیداری توی بغل او گریه کنم!

دیروز حس وحشتناکی داشتم اینکه این من، ما و بسیاری از این مردم به کجا رسیده‌ایم. من و ما که آرمان‌های بزرگی داشتیم، آن‌هایی که در مطالباتشان از خاتمی، موسوی و کروبی عبور کردند، آن‌هایی که آرزوهایشان را در موسوی و کروبی می‌جستند، حتی کسانی که هنوز به خاتمی امید بسته بودند و کسانی که همین يك ماه پیش به یکباره دوباره به سوی رفسنجانی شتافتند، حالا همه از شنیدن برنده شدن روحانی شعله‌ای لرزان توی قلبشان روشن می‌شود، لبخندی تلخ می‌زنند و حتما خیلی‌هایشان دیشب خواب دیدند که توی آغوش زندانبان‌شان بغض سی‌ساله‌اشان می‌ترکد، چون گریزگاه دیگری نمی‌بینند!

آیا چنین بی‌چاره شده‌ایم؟ آیا راه گریزی از این زندان بزرگ نیست؟ تا سه چهار روز قبل از انتخابات آنانی که دیگر حاضر نبودند وارد بازی «انتخابات» شوند بسیار بیشتر از این ۲۷ درصدی بودند که امروز اعلام می‌شود. شاید ۳۰ یا حتی ۴۰ درصد. نمی‌دانم. اما آنچه که الان

مسلم است این است که به رغم تمامی تلاش‌های فریبکارانه برای کشاندن مردم پای صندوق‌های رای هنوز ۲۷ درصد از مردم حاضر نشدند پای صندوق‌ها حاضر شوند، حتی بعد از اینکه خامنه‌ای آن‌ها را به رسمیت شناخت و اعلام کرد: «حتی اگر مخالف نظام هستید در انتخابات شرکت کنید چون مخالف کشور که نیستید.» اما باز هم ۲۷ درصد شرکت نکردند. یعنی در بین تمام واجدین شرایط برای رای دادن، ما، یعنی کسانی که دیگر حاضر نیستیم شرایط «زندگی» در این زندان بزرگ را تحمل کنیم- دوم شدیم. خیلی بیشتر از آقای قالیباف، جلیلی، رضایی و آن دیگری‌ها رای آورده‌ایم و اگر بخواهیم آرای باطله و آرای کسانی که دو باره فریب و وعده و وعیدهای بی‌پایه و اساس را خورده‌اند و در انتخابات شرکت کرده‌اند را با این ۲۷ درصد جمع بزنیم بسیار بیشتر از ۲۷ درصد خواهد شد. در جایی که فقط يك درصد، یعنی آن يك درصدی که ۵۰ را تبدیل به ۵۱ می‌کند، سرنوشت ملتی را تغییر می‌دهد، این ۲۷ درصد رقم بسیار بزرگی است. اینان و بسیاری دیگر دموکراسی‌اشان را فقط بر همان يك درصد بنا می‌کنند. تازه قبل از این نمایش دموکراسی هم، امکان‌های انتخاب مردم چنان مهندسی شده بود که درصد بزرگی از مردم اساساً از حق رای دادن به نماینده خود محروم شده بودند و به ناچار مطالباتشان را محدود کردند و به کسی رای دادند که آن‌ها می‌خواستند.

آیا ما ۲۷ تا ۳۵ درصدی‌ها به نقش خود در این «پیروزی» واقفیم؟ آیا می‌دانیم چه چیزی باعث شد حاکمیت تصمیم بگیرد فعلاً و در شرایط فعلی کمی «عقب نشینی» کند و امتیاز کوچکی به مخالفینش و مردم بدهد؟ آیا واقعا این توهم را داریم که نتیجه‌ی انتخابات خواست آنان نبود؟

مسلمانان آن‌ها می‌خواستند که این‌گونه شود، اما این مردم، مطالبات آنان و پافشاری و مقاومت آنان در مخالفتشان با شرایط حاکم بر کشور بود که آنان را وادار به عقب‌نشینی کرد. مسلماً فاکتورهای دیگری هم دخیل بودند اما اگر مردم از شرایط موجود راضی بودند حاکمیت به هیچ‌وجه حاضر به حتی يك نیم‌قدم عقب‌نشینی هم نبود. این توافقی بود که گفته و ناگفته برای گذر از این دوران بحرانی بین جناح‌های مختلف حاکمیت انجام شد. برای حاکمیت این يك عقب‌نشینی بود، در عین حال يك پیروزی هم بود. حاکمیت توانست در بدترین شرایط اقتصادی- سیاسی- اجتماعی- فرهنگی سی و چند ساله‌ی حاکمیتش باز ۳۷ میلیون از مردم را به پای صندوق‌های رای بکشاند؛ مطالبات اصلاح‌طلبان را آنچنان محدود و فشرده کند که به کسی مثل روحانی

رضایت دهند؛ آبروباختگانی چون رفسنجانی و خاتمی را دوباره احیا کند و چهره‌ای به مراتب رادیکال‌تر از چهره‌ی واقعی آنان به نمایش بگذارد، مردم را به روزی بیاندازد که به کسانی چون روحانی «رضایت» دهند، آرزوهای خود را در او ببینند و از «پیروزی» او شادمانی کنند و مهم‌تر از همه انتخابات را بدون سروصدا و به شکل نمایشی از دموکراسی برگزار کند و شاید بسیاری منافع دیگر که هنوز عیان نیست. آنچه مسلم است فعلا سر به سلامت برده است، برای بعدش هم حتما فریبی دیگر خواهد ساخت، به ویژه اگر ما باز هم به امید معجزه‌ی کسانی همچون روحانی و امثالهم بنشینیم.

نه تنها اصلاح‌طلبانی که از موسوی و کروبی عبور کرده بودند، حتی عده‌ای از کسانی که آرزوهای بزرگشان را در این سی و اندی سال با خود کشیده بودند نیز از سر ناچاری سربر شانه‌ی زندانبان خود گذاشتند و بغض فروخورده‌ی سه ساله‌اشان ترکید.

به کجا رسیده‌ایم؟! اگر ما آرزوهای بزرگمان را فراموش کنیم، اگر ما مطالبتمان را فراموش کنیم، اگر «چی» وجود نداشته باشد همه به «میانه»ها رضایت خواهند داد و بعد از مدتی ما را به پذیرش «راست»ها قانع خواهند کرد. آرزوها و مطالباتمان را فراموش نکنیم حتی اگر مجبورمان کرده‌اند در لحظاتی بحرانی بغض فروخورده‌امان را در آغوش زندانبان‌هایمان فرو بنشانیم. یادمان باشد که آن‌ها از ترسشان ما را زندان کرده‌اند، از ترس ما، از ترس آرزوها و مطالباتمان. آن‌ها بدجوی از ما می‌ترسند، اگر نمی‌ترسیدند ما را به زندان نمی‌انداختند. آن‌ها می‌دانند رای ندادن ما از سرقهر کردن نیست، می‌دانند که این نیرو، این ۲۷-۳۵ درصد نیروی عظیم، هشیار و جسوری است. آنقدر هشیار که با هیچ ترفندی نتوانسته‌اند فریبش دهند و همواره با زندان، شکنجه و اعدام به سراغش رفته‌اند. آنقدر جسور که به رغم تمامی تهدیدهایی که در این سی و اندی سال شده است همچنان به دنبال آرزوها و آرمان‌هایش است و آنقدر تاثیر گذار است که بسیاری از مطالبات و آرزوهای مردم براساس آرمان بزرگ آن‌ها شکل گرفته است. آرزوی بزرگ عدالت و دموکراسی برای همه، آرزوهایمان را واگذار نکنیم، کسی آن‌ها را برایمان متحقق نخواهد کرد باید آستین‌ها را بالا بزنیم و خود دنیای خود را بسازیم.